

هو
۱۲۱

پرسش و پاسخ

باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه)

دویست و چهاردهم

بهار ۱۳۹۴

فهرست

بزوه دویست و چهاردهم - پرش و پانچ باکنیده ملی از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تاننده (مجنوب علیه)

صفحه

عنوان

- ۷ آیا باید به رویاها و خوابها اهمیت بدهیم؟
اینکه برای از بین رفتن دیگری و دشمن خود، خوشحالی
کنند و جشن بگیرند، صحیح است؟ ۱۱.....
یکی می گوید که من مثلاً پنج سال است هر روز سحر بلند
می شوم و آنقدر دعا کردم و چنین و چنان کردم که فلان کار
بشود، چرا نشد؟ ۱۲.....
چرا ما هر چه به مردم خوبی می کنیم، در جوابش به ما
بدی می کنند؟ ۲۰.....
در مورد سالگرد تخریب حسینیه ی قم و اینکه سؤال شده
چطور نمی بینیم کسی که بدی می کند، بدی به او می رسد؟ ۲۶....
برای رفع مشکل ازدواج چه باید بکنیم؟ ۳۰.....
بعضی می گویند ما دلمان با خداست و عبادت می کنیم دیگر
نماز چیست که خم و راست شویم و بعضی دیگر می گویند
فقط نماز و عبادات ظاهری کافی است و عرفان و طریقت

لزومی ندارد. کدام صحیح است؟ ۳۷

آیا حضرتعالی از رفتار فقرا راضی هستید؟ ۴۸

فهرست جزوات قبل ۵۰

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، امر به معروف و نهی از منکر و...) می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

آیا باید برویاها و خواب‌ها اهمیت بدیم؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

سؤالات مختلفی در این مورد دیدم. یکی اینکه بعضی رویاها هست که تأویلش در یک رویای بعدی گفته می‌شود. وقتی خیلی رویا در شما مؤثر باشد، مراقب باشید رویاهای بعدی صریحاً انجام می‌شود. همین حالت هم در مراحل سلوک هست. اگر در مراحل سلوک به یک وضعیتی، به مشاهداتی رسیدید، می‌گویید و آنچه لازم باشد تعبیر می‌شود و الاً خود آن هم اگر در مسیر سلوک باشد و شما خودتان نیازی به اینکه تعبیر بشود، نداشته باشید، خود آن را در طی سلوک ادامه بدهید، مراحل بعدی را خواهید دید. این برمی‌گردد به آن مسأله‌ای که در همه‌ی مراحل ممکن است برای شخص پیش بیاید. می‌خواهد ببیند خودش در چه مرحله‌ای است؟ خیلی‌ها بحث در این دارند که آیا اولیای خدا می‌دانند که در چه وضعی هستند یا نه؟ البته کسانی که از جانب خداوند مَوْظَف به بررسی دیگران هستند، مسلماً می‌دانند. اول خودش باید بداند تا بتواند ولی دیگران اصلاً ندانند، بهتر است. خودشان هم نباید کوشش

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۲۳/۱۲/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

کنند، بدانند. همان قدری که دانستنش برایشان لازم باشد، ضرر نداشته باشد، خداوند به یک نحوی الهام می‌کند و الاً زیادتر از آن ممکن است غرور را برانگیزد، خیال کند خیلی مقام بالایی دارد یا بالعکس به یأس برگردد، خیال کند من این همه زحمت کشیدم، هنوز کسی نیستم. این است که بهتر است به همان اندازه‌ای که خداوند قدرت و علم می‌دهد، اکتفا کنیم.

البته رویا، (خواب به اصطلاح) یک دریچه‌ای است به درون انسان. روان‌شناسان، روانکاوان از این دریچه استفاده می‌کنند برای ورود به درون اشخاص بیمار و به تربیتش می‌پردازند. اما نه هر رویایی. در رویا خودتان می‌فهمید، رویایی که اول با ذکر خدا خوابیدید که یک دستوراتی هم دارید که قبل از خواب چه دعاهایی را بخوانید، حالا اگر هم کسی سواد نداشت که نتوانست بخواند، در فکر خودش آن معنا باشد که دارد می‌خواهد یعنی می‌رود به یک راهرویی که خداوند در جلوی‌اش گذاشته یا خدای نکرده تونل وحشت است و یا تونل شادی و رحمت.

به هر جهت در هر صورت باید به رویا اهمیت بدهید منتها نه هر رویایی. خیلی رویاها خودتان می‌فهمید که این

رویا معنای خاصی ندارد. عرفان و سلوک هم یک بار سنگین جداگانه‌ای نیست که خداوند بر دوش شما گذاشته است، نه! تمام چیزها یک دستور است که خلاصه می‌شود در این دستور که همیشه به یاد خدا باشید. به هر طریقی می‌توانید همیشه به یاد خدا باشید. اینهایی که فرض کنید قمه می‌زنند (که کار حرامی است)، خودشان را زخمی می‌کنند، اینها چرا می‌کنند؟ در فکر خودشان این هست که این کار موجب می‌شود آنها به خدا نزدیک تر بشوند ولی باید این توجّه را داشت. آنچه شما فکر می‌کنید به خدا نزدیک ترتان می‌کند، نزدیک تر می‌شوید، اگر خدا منع کرده باشد، نباید بکنید. وقتی که فرضاً می‌خواهید بیایید اینجا (فرضاً، به عنوان مثال) شما در سبزه میدان، آن طرف‌ها هستید. اگر خداوند به یک وسیله‌ای به شما گفت که باید از آن بزرگراه بروید، از آنجا و از آن بالا بیایید اینجا، شما نمی‌توانید بگویید آن راه دورتر است، این صحیح نیست. آنچه خداوند گفته، باید انجام دهید و نظر خودتان را دخالت ندهید مگر آنکه هیچ دستوری نباشد. آنوقت خودتان، یکی با فکر خودتان که خداوند به اصطلاح روح در شما دمیده و یکی هم به عنوان خلافت الهی که خداوند در هر بشری آفریده است.

ان شاء الله خداوند همه‌ی ما را موقّق بدارد در اینکه این راه را به خوبی طی کنیم و تصوّر نکنیم این راه یک چیز سنگینی است. زندگی معمولی‌تان را بکنید، همیشه و هر لحظه به یاد خدا باشید. منتها اگر به شما گفتند که این راه اینطوری است، آن امر صریح خدا، برای شما تلقّی می‌شود.

اینکه برای از بین رفتن دیکری و دشمن خود، خوشحالی کنند و جشن بگیرند
صحیح است؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

شعری هست که خیلی جالب است. من از چهل، پنجاه سال پیش شنیدم، خیلی در من اثر کرده یعنی این حرفش، نه خود شعر. به نظرم مال سعدی است:

ای دوست بر جنازه‌ی دشمن چو بگذری

شادی مکن که بر تو هم این ماجرا رواست

هیچوقت از مرگ کسی خوشحال نشوید «شادی مکن»
جشن نگیر که عده‌ای کشته بشوند. البته رسم تاریخ که دیدید،
نوشتند، قشون نمی‌دانم یونان با قشون ایران در صحرای تریپلی
به اصطلاح مصاف دادند، نمی‌دانم کشته‌هایی داده بود و بعد
بالاخره ایران یا مثلاً روم پیروز شدند، جشن گرفتند با جشن آمدند.
این همه جا در بشر رسم است ولی اینطور رسمی صحیح نیست.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۲۲. ه. ش.

یکی می‌گوید که من مثلاً پنج سال است هر روز سحر بلند می‌شوم و آنقدر دعا کردم و چنین و چنان کردم که فلان کار بشود، چراند؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اگر شناختِ سرنوشت و شناختِ آنچه خداوند مقدر کرده، به همین آسانی بود که من پنج سال که هیچ، ده سال دعا می‌کردم و چنین می‌کردم ولی شناخت خدا و تصمیم خدا اینطوری نیست. اصلاً کار کردن، درس ندارد که درس بخوانید که چه کار کنید. دعا یعنی چه؟ خداوند آیا همه‌ی تصمیماتش را اینطوری کرده که چهار کلمه بلغور کنید، این دیگر تمام شد؟ شما اینطوری هستید، آن بنده‌ای که خدا در صحراهای آفریقا خلق کرده، همانقدری که به من و شما نظر دارد، به او هم نظر دارد. او که عربی بلد نیست، فارسی هم بلد نیست، آنوقت خدا چه کار کند؟ او یک مرتبه نمی‌تواند بگوید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، حالا شما می‌گویید: باید بیست و پنج هزار بار بگویی! پس دیگر او محروم است؟! فقط ماییم بنده‌ی خدا؟! نه! به این حرف نیست، یک بِسْمِ اللَّهِ بگویید و بفهمید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هست کلید در گنج حکیم

اگر این را بفهمید، یک بار بخوانید و این را بفهمید یعنی با مغز استخوان بفهمید یعنی در همه‌ی وجودتان باشد، بهتر از بیست و پنج هزار بار است. برای اینکه بیست و پنج هزار بار را من می‌توانم یک ضبط صوت بخرم، خراب هم که بشود تازه بیست و پنج هزار بار مُرْتَب تکرار می‌کند. به دعا نیست که هر چه دعا کنید آن بیاید یا هر چه منتظر باشید، بشود. اینکه می‌گویید: من اینقدر چنین کردم، منتظر بودم فلان کار بشود و نشد، با وجود اینکه من مثلاً خیلی از صمیم دل دعا کردم. همانقدر که خیال می‌کنی از صمیم قلب و با خضوع و خشوع است، همان غلط است. خضوع و خشوع و صمیم قلب بالاتر از فهم شماس است، بالاتر از فهم بشر است. این نمی‌تواند بگوید با آن حالت دعا کرده. مثل آن طبقه‌ی بالایی است، ما طبقه‌ی پایین.

آن روایت راجع به آن کسی که بعد از روز محاسبات که خداوند می‌کرد، را شنیدید. یک بنده‌ی خدایی را محکوم کردند. دادگاهش محکوم کرد و نشان داد گفت از این راه برو برای اینکه باید یکسر به جهنم بروی. بدبخت هم رفت. خداوند از آن بالا دید. ما می‌گوییم: «اللَّهُ نَاطِرِي»، خداوند ناظر ماست. این هم اللَّهُ نَاطِرِي را گفته بود یعنی «فهمیده بود» نه به زبان بگوید. خدا نگاه کرد، صدایش زد که کجا می‌روی؟ گفت: گفتند از این راه برو.

پرسید: مگر می‌دانی این راه چیست؟ گفت: بله، جهنم. فرمود: چرا به تو گفتند بروی جهنم؟ گفت: برای اینکه کارهای بد من زیاد بود، من کار خوبی نداشتم. خدا گفت: صبر کن، بیا ببینم! خوب فکر کن، کار خوبی نداشتی؟ این نگاه کرد گفت: نه، همه‌ی اینها را به آنها گفتم. کارخانه درست کردم، جاده درست کردم، چنین کردم، چنان کردم. اینها را من گفتم، گفتند: نه، اینها چون خالص نبوده، برای خدا نبوده، قبول نیست. خداوند فرمود: دیگر کاری نکردی؟ گفت: نه! فرمود: یادت نیست که فلان روز از کوچه‌ی باریکی رد می‌شدی، دیدی یک سنگ بزرگی هست، گفתי که این بدبختی که بیاید اینجا، پایش به این سنگ بخورد در شب تاریک، می‌شکند. خم شدی سنگ را برداشتی گذاشتی آن کناری؟ گفت: چرا، یک چنین چیزی یادم هست ولی خیلی نه! فرمود: اولاً همین که این کار را کردی و هیچ فایده‌ی مادّی برای خودت نخواستی، برای اینکه وکیل بشوی، وزیر بشوی، برای خاطر من کردی. من این را قبول کردم. ثانیاً همین که یک کاری که خیلی خیر هم هست یادت رفته، آن را به حساب خودت نمی‌آوری، این هم خودش یک فایده یعنی کار خیری که کردی، لازم نیست هر روز یادآوری شود. فرمود: دیگر چه کار کردی؟ یک وقتی بچه‌ای کوزه‌ی آبی داشت که برود آب بیاورد، کوزه‌اش شکست، گفت

پولی هم ندارم، من اگر برگردم کتکم می‌زنند. رفتی یک کوزه خریدی آوردی، به او دادی. گفت: بله! فرمود: همان را برای من کردی برای اینکه آن کودک که به تو چیزی نداد و نمی‌تواند بدهد، تو برای خاطر من کردی. من ده برابر پاداش می‌دهم. خداوند فرمود: خوبی‌ها را، ثواب‌ها را ده برابر پاداش می‌دهد ولی بدی‌ها و گناهان را فقط به اندازه‌ی خودش می‌دهد و ممکن هم هست ببخشد، فراموشش کند. اما خوبی‌ها را فراموش نمی‌کند. تو خودت باید فراموش کنی ولی خدا فراموش نمی‌کند.

خداوند وقتی که شروع به خلقت کرد، چون می‌فرماید: کُنْتُ كُنْزًا مَّخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِيَكِيَ أَعْرَفَ، من یک گنج پنهانی بودم، خواستم که نشان داده بشوم. چه کار کردم؟ فَخَلَقْتُ، خلق را آفریدم که شناخته بشوم یعنی هم بفهمند که من خلاق هستم، هم خود آنها بزرگ بشوند، خلقت‌های من را بشناسند. آن روزی هم که خداوند آفرید، خودش گفت که من گفتم همه‌تان، زمین و زمان و جن و انس همه سجده کنید یعنی بزرگی این را، عظمت این را بشناسید. همه سجده کردند یعنی هم زمین، هم کُرَات، هم فرشته، هم جن و انس و همه سجده کردند اِلَّا ابلیس. کاش که خدا می‌گفت که او هم سجده کند که ما خیال‌مان راحت بشود. نه، ابلیس سجده نکرد، خدا هم همانوقت مجازاتش نکرد

که همین کارهایی که می‌بینیم دارد می‌کند. بنابراین چرخ و فلک دنیا هم مطابق میل من است، اگر «من» آن «منی» باشم که خداوند گفته به «من» سجده کنید، اگر آن «من» باشم، چرخ و فلک حق ندارد سجده نکند. روز ازل سجده کرده، حالا باید سجده کند. اگر نکند، معلوم می‌شود اشتباه کرده یا رفته نوکر ابلیس شده، بر همش می‌زنم، که یکی هم در یکی از همین سؤالاتش پرسیده:

چرخ بر هم زنم ار غیر مرادم گردد

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ و فلک

چرا؟ چون مراد من همان مراد خداست. وقتی خدا اراده می‌کند که همه به من سجده کنند، من خودم هم اراده می‌کنم که همه به من سجده کنند. اگر آن انسان باشد، بله! ولی بعد می‌پرسند: من که اینطوری گفتم، من که پنج سال چنین کردم، چنان کردم و هیچی، آن کاری که می‌خواستم نشد! چطور چرخ بر هم زنم؟ تو آن کسی نیستی که خدا در موردت گفت که سجده کنید. حتی این امرِ خدایی آنقدر قوی است که امثالِ مثلاً پیغمبر (محمد) اول ابلیس به او سجده نکرد برای اینکه طبق خلقتِ اولیه بود ولی پیغمبر که خلیفه‌ی خدا بود، از جانب خدا قدرت

داشت، او را افسار زد. گفت: شَيْطَانِي أَسْلَمَ بِيَدِي، شیطان من به دست من تسلیم شد.

البته از این خوشحال باشید که اراده‌ی شما، سایه‌ی اراده‌ی خدا بود یعنی هر چه خدا خواست، شما همان را بخواهید. یک تمرین آن این است که در زندگی همینطور باشید. آنچه خدا مقدر کرد، همه‌ی کوشش‌های‌تان را بکنید ولی اگر کوشش‌تان هم به نتیجه نرسید، بگذارید کنار، یک کار دیگر، یک چیز دیگر. یأس و ناامیدی نداشته باشید. وقتی فقط خدا را بخواهید، خداوند همیشه راه را نشان شما می‌دهد و گاهی خداوند در مواردی که اراده بکند، یک طوری درست می‌کند که جز اراده‌ی شما که اراده‌ی خود اوست، انجام نشود.

وقتی می‌بینید یک قافله‌ای دارد به سمت فلان جا می‌رود، اگر می‌خواهید با خیال راحت بروید، فوری وارد قافله می‌شوید. دیگر هر چه قهرمان آن قافله گفت، انجام می‌دهید. البته این را هم بدانید که می‌گویند: پس چرا اینقدر از دعا تعریف می‌کنند؟ برای اینکه اولاً شاید در موقع خواندن آن دعا یک حالتی برای شما پیش بیاید که برای یک لحظه هم که شده اراده‌تان، اراده‌ی خدا بشود. اینها به

ظاهر هم نیست. آدم نمی‌داند. جرقه‌ای مثل برق که می‌زند، برقی ابر به اختیار شما نیست ولی یک لحظه می‌زند، روشن می‌کند که از همه‌ی این چراغ‌ها روشن‌تر. یکی این دعا و یکی اینکه آن کسی که گفته: این دعا را بخوانید، شما در واقع اطاعت امر او را می‌کنید، می‌فهمید که این حرف زدن اثر ندارد، با دل باید کار کرد ولی چون گفته بخوان، من می‌خوانم.

این گردشی که شب نگاه کنید چقدر ستاره‌ها، چقدر کرات هستند. چه بسا در این کرات هم یک انسان‌هایی باشند، نمی‌دانیم. خدا دارد ما را هل می‌دهد که برویم بگردیم پیدا کنیم، بفهمیم ولی نمی‌دانیم. در آن کرات هم شاید آدم‌هایی باشند. خدا همه‌ی اینها را باید با اراده‌ی خودش اداره کند. هیچوقت هم مایوس از کاری نشوید. البته چه کاری؟ مثلاً اینکه فلان جا را ارزان بخرید؟ اینقدر سطح توقع‌تان را پایین هم نیاورید. از خدا همیشه بخواهید که خدایا! من را بر خودم مسلط کن. این حرف گاندی یادتان باشد که آن انگلیسی به‌عنوان تحقیر گفته بود: خلاصه یک مشت استخوان، به اسم گاندی تو می‌خواهی بر انگلستان مسلط بشوی؟! گاندی گفته بود: نخیر، من

می‌خواهم بر خودم مسلط بشوم و اگر در این راه توفیق پیدا کنم، به هر اندازه که توفیق پیدا کنم، بر انگلستان که سهل است، بر دنیا مسلط می‌شوم. شما هم از خدا بخواهید بر دنیا مسلط بشوید.

چرا ما هر چه به مردم خوبی می‌کنیم، در جوابش به ما بدی می‌کنند؟
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

غیر از آداب معاشرت، در جنبه‌ی روانی معاشرت‌ها، کتاب‌های خیلی زیاد روانشناسی نوشته شده. البته خواندن این کتاب‌های روانشناسی، خوب است ولی مثل هر کتابی باید این فرمایش بوعلی سینا را در نظر داشت که می‌گفت: هر چه به گوشت می‌خورد نگو خراب است یا نگو درست است. فَذَرَهُ فِي بُقْعَةِ الْأَمْكَانِ، بگو ممکن است. بعد اگر بر تو ثابت شد، آن را قبول کن اگر ثابت نشد، نه! حالا کتاب‌های روانشناسی هم بیشتر از همین قبیل است، بر مبنای این است که شاید مثلاً جامعه‌شناسی را هم یک علمی می‌دانند. روانشناسی را همه تابع آن می‌دانند. همه‌ی اینها این مطلب را می‌نویسند، در کتب اخلاقی هم حتی نوشته شده، در کتب شاید عرفانی هم بعضی جاها به مناسبت نوشته شده، می‌گویند: «کلوخ انداز را پاداش سنگ است» یا می‌گویند: هر کار بدی که کردی، منتظر جوابش باش و هر کار خوبی هم کردی، همینطور منتظر باش. این خیلی متداول است.

حالا در جواب این مطلبی که مطرح کردند که ما هر چه به مردم خوبی می‌کنیم، در جوابش به ما بدی می‌کنند. اینجا را

روانشناسی یک طور جواب می‌دهد، عرفان یک طور دیگر جواب می‌دهد. عرفان به کُنه مطلب می‌پردازد، می‌گوید اول که شما کار خیری می‌کنید، برای خدا بکنید، نه اینکه متوقع پاداش باشید ولی خداوند به یک نحوی پاداشش را می‌رساند. اگر هر کاری را برای خدا بکنید، در واقع شما به خدا کمک کردید، خدا هم هیچ چیزی را فراموش نمی‌کند یعنی هیچ کار خیر و کمکی را که به خودش باشد، فراموش نمی‌کند. خیلی از بدی‌ها و گناهان را ممکن است ببخشد، توبه‌ای را ممکن است قبول بکند و گناهان کسی را ببخشد، یا توبه را قبول نکند. آن هم بحث‌هایی کرده‌اند که چرا اینطور است؟ بنابراین اگر این کار را کردید، مسلماً متوقع از دیگری نیستید. اگر برای خدا کاری کردید، خدا باید پاداش بدهد نه آن آقا یا آن کسی که برایش خدمت کردید. خدا هم ممکن است این پاداش را به توسط خود او بدهد یعنی ظاهراً به کسی خدمت کردید، خود او جبران خدمت کند. خدا خود او را مأمور جبران خدمت کند. یا اینکه نه، او نمی‌کند، یکی دیگر در جایی دیگر، به نحو دیگری می‌کند. اینکه می‌گویند:

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز

که ایزد در بیابانت دهد باز

اگر در دجله که رودخانه است (منظور در دریا) به کسی

کمک کردی، خدا که همه جا مال اوست، ممکن است در بیابان به تو کمک کند یا ممکن است حتی در نسل‌های بعدی کمک کند.

روانشناس‌ها در این زمینه (البته جنبه‌ی الهی‌اش را اصلاً نمی‌فهمند، نظر ندارند) می‌گویند به کسی کمک کردید، در واقع به او نشان دادید که یک برتری بر او دارید، این منم که به تو کمک می‌کنم. در فکر خودتان و فکر آن طرف، هر دو اینطوری هست و وقتی که متوقع هستید که او به جبران شما کمک کند، خودتان را در ذهن پایین آوردید. آنوقت توقع دارید، او این کار را نمی‌کند. آن طرفی هم که کمک شما را پذیرفته، از اینکه شما به این وسیله یک برتری نشان دادید، نگران است. همیشه دلش می‌خواهد یک تساوی برقرار کند. این است که خیلی‌ها گفته‌اند به کسی که کمک می‌کنی، یک وقت به او یک فرصت کوچکی بدهید که او به شما کمک کند تا در ذهن خودش جبران بشود. البته این مثل سیاست‌های حکومتی است که با زرنگی هستند ولی از لحاظ عرفانی می‌گویند هر چه می‌کنی، برای خدا بکن و دیگر فکرش را هم نکن، حتی فراموش کن. خیری، خوبی‌ای که به دیگری می‌کنی، فراموشش کن اما اگر بدی و خطایی کردی، فراموش نکن. یادت باشد و همیشه جبران کن. این یک دستور و تربیت اخلاقی است. ممکن است در داخل یک اجتماع اثر قابل توجهی

نداشته باشد ولی برای یک سالک خیلی مهم است که این را فراموش کند و در واقع همیشه خودش را مدیون خداوند بداند. شاید مثلاً یکی از فواید اینکه نمازها را در موقع قرار دادند، پنج بار نماز، برای این است که یادتان نرود، شما که دارید دو رکعت نماز می‌خوانید، دارید شکر خدا می‌کنید که به من جان داده که زنده‌ام، دارم حرف می‌زنم. من فراموش نمی‌کنم که مدیون خداوند هستم. دو رکعت می‌خوانم که یادم بیاید، این تذکر است. به هر جهت اگر خوبی می‌کنید و متوقع هستید که حتماً یکی به شما کمک کند، ضرر می‌کنید. برای اینکه آن خوبی دیگر آن اثر را ندارد، خوبی که یادآوری باشد، چندان اثری ندارد.

در کتاب‌های عملی که برای زندگی دنیا نوشته‌اند، از این قبیل چیزها هست. ما خیلی از این حرف‌ها را قبول می‌کنیم ولی نه بر مبنایی که آنها گفته‌اند. نه بر روی شفته‌ای که آنها برای ساختمان خودشان درست کرده‌اند یعنی ما می‌بینیم. ما با مرکز آنی که روانشناسی را آفریده و آنی که برای بشرها روانی قرار داده، با او به یک نحوی ارتباط داریم. برای اینکه او ممکن است از درو دیوار به ما بفهماند.

حتی در مورد بسیاری از آیات قرآن اینطور است، البته آیات قرآن برای این نیست که ما فال بگیریم، آیات قرآن برای این است

که همیشه استفاده کنیم ولی بسیار دیده شده کسانی که از قرآن کمک گرفته‌اند، کمک خواسته‌اند، به آنها کمک داده است. من خودم جمعاً در زندگی شاید چهار، پنج بار با قرآن برای خودم استخاره کرده‌ام. البته استخاره‌ی من این نیست که بکنم یا نکنم؟ بلکه فکر من باید یکی از این راه‌ها را پیدا کند. اگر فکر کردم و نتوانستم هیچیک از این راه‌ها را انتخاب کنم، معلوم می‌شود در مایه‌های استدلال، مایه‌های منطق فکر من، یک طرف یک نقصی هست که موجب شده اینها حل نشود. باید این نقص را ببینم. از قرآن استخاره کردم، به قصد اینکه خداوند به من بگوید که کجای فکرم غلط است.

خداوند انسان را آفریده، به او منطق داده، فکر داده، بنابراین حتی المقدور به خودش مراجعه نکنیم، با آنچه به ما داده، خودمان راه را پیدا کنیم. مثلاً من استخاره کردم یک آیه آمد: مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ^۱، مثل کسانی که غیر از خداوند را دوست و ولی می‌گیرند، مانند مثل عنكبوت است. عنكبوت یک خانه‌ی نازکی می‌سازد، خانه‌ای که خیلی زود خراب می‌شود که همین تار عنكبوت است و خیال می‌کند که این خیلی

۱. سوره عنكبوت، آیه ۴۱.

محکم است و حال آنکه مَثَل کسانی که به این چیزهای غیر خدا متوسل می‌شوند، مثل عنکبوت است. این مسأله را در فکرم گذاشتند، فکر کردم. خداوند راه حل را به ما نمی‌دهد. ممکن است کمکی که می‌کند، این است که می‌گوید فلان جای فکرت غلط است. من که آفریدم، باید فکر کنید، چرا فکر نمی‌کنید؟ اگر فکر می‌کنی، به جایی نمی‌رسی، یک نقص داری. این نقصش است، نقصش را جبران می‌کنم، خودت برو دنبال فکرت.

یکی از شکرگزاری‌هایی که ما باید به درگاه خدا بکنیم، این است که خدا همه‌ی وسایل زندگی سعادت‌مند و مرفّه را برای بشر فراهم کرده است. اگر یک جایی خلاف این هست، این خود بشر است که راهش را خراب کرده. به قول آیه‌ی قرآن می‌گوید: آنچه خیر است از جانب خدا می‌رسد و آنچه شرّ وجود دارد، از ذهن خودت است. ان شاء الله خداوند ما را در این راه راهنمایی کند.

در مورد سالگرد تخریب حسینیه‌ی قم و اینکه سؤال شده چطور نمی‌بینیم کسی که بدی می‌کند، بدی به او می‌رسد؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

طوری که یادآوری کردند، نوشته‌اند که امروز سالگرد تخریب حسینیه‌ی قم است. گواينکه من قبلاً مطلبی یادداشت کرده بودم که صحبت کنم که حالا یادام رفته چه بوده؟ و این فراموشی را می‌گویم علامت این است که شاید خدا مقرر کرده که در مورد همین سالروز صحبت کنم. گواينکه واقعه‌ی دردناکی بود برای همه‌مان و حتی برای عده‌ی زیادی از همان کسانی که خودشان تخریب کردند. آخر ما نام بزرگان مان را به خوبی می‌بریم و احترام می‌گذاریم.

در تذکرة الاولیاء در شرح حال بُشر حافی که از بزرگان عرفانی است، می‌نویسند که بُشر جوانی بود مثل همه‌ی جوان‌های آنوقت، ان شاء الله حالا که نه، جوان‌های آنوقت که دنبال به هر جهت تفریح و خوشگذرانی ولو خوشگذرانی‌های غیرمشروع بودند. با این حال در کوچه می‌رفت، دید یک ورق کاغذی افتاده، شاید مثلاً آیه‌ی قرآن، یکی از کتاب‌های قرآن‌های نسوز و یا یک

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۲۴ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی و جلسه خواهران ایمانی)

ورقی که نام خداوند بر آن بود. فکر کرد که این زیر لگد بودن گناه دارد. نباید نام خداوند، نام محبوب روی خاک باشد. آن ورقه را برداشت بعد در منزل تمیزش کرد و گلاب زد و گذاشت لب طاقچه. شب یا خواب دید یا به هر جهت، پیامی از جانب محبوب که می‌فرماید: چون تو نام ما را برداشتی، کاغذی که نام ما بر آن بود، به نام ما احترام گذاشتی و نام ما را برداشتی، ما هم خود تو را برمی‌داریم. خوابی بود البته در ذهنش بود، فردا طبق معمول که می‌خواست به آنجا برود، اشتباهی گویا یک دری را زد، به هر جهت، بعد حضرت کاظم، کسی را دنبالش فرستادند که بیا، با تو کار دارند یا در مجلس عیش بود که گفتند: امام تو را خواسته، این بلند شد و پابرنه راه افتاد. از رفقاییش هم همینطور که می‌رفت خداحافظی کرد. گفت: خداحافظِ شما، ما که رفتیم دیگر. خودش فهمید که ولو به اصطلاح به بهانه‌ی ظاهراً کوتاهی، رفت و شد بُشر حافی که مورد علاقه‌ی همگی قرار دارد یعنی خداوند اینطور برش داشت که کاغذی که افتاده باشد و نام خدا در آن باشد، به احترام آن نام را بردارد، این کارها می‌شود. ببینید اگر کسی نام خدا را در دسترسش هم باشد، نگه ندارد، در زباله بیندازد، یا اگر کاشی و کتیبه باشد بشکنند، چه به روزگارش می‌آید؟! و این به روزگار ما مردم همگی آمد که الان وضعمان اینطوری است، خداوند اینطوری

پاداش می‌دهد.

به هر جهت، بُشر حافی که مثال زدیم اصطلاحاً الوات بود، تبدیل شد به یکی از عرفای بزرگ که نام او را حالا به تبرک می‌برند. حالا وای به کسی که به جای اینکه نامی را مثل بُشر بردارد، نامی را می‌زند تو سرش. کاشی را خراب می‌کنند ولی بیشتر یادش نکنیم، ان شاء الله نفهمی‌های برادران جاهل‌مان یادمان برود.

حالا اینکه گفتیم عکس‌العملی که هر عملی دارد، یکی پرسیده بود: پس ما چطور نمی‌بینیم کسی که بدی می‌کند، بدی به او می‌رسد؟ نه، ما چهار چشم که نداریم. دو چشم داریم و برای همین ظواهری است که می‌بینیم. خداوند اجر می‌دهد، فرموده است هیچکدام از خوبی‌های شما را فراموش نمی‌کنم و همه را پاداش خواهم داد ولی بدی‌هایتان را فراموش می‌کنم. بدی‌ها قابل فراموشی و مستحق عفو است. این است که ما می‌گوییم و گفته‌اند که هیچ عملی بدون عکس‌العمل نخواهد بود. منتها بعضی عکس‌العمل‌ها را ما به چشممان می‌بینیم، بعضی‌ها را نمی‌بینیم. خیلی از به‌اصطلاح، خوبی‌هایی که به ما می‌رسد، ما نعمت می‌دانیم و حال آنکه از طرف خدا نعمت است، نه نعمت و یا خیلی نگرانی‌ها را می‌بینیم که در عین حال نعمت است، ما به آن

زنده می شویم.

ان شاء الله همه ی ما را خداوند به راه راست بگرداند و
خوبی هایی که می کند به چشم نابینای ما به زور بقبولاند که
ببینیم. ان شاء الله خداوند به ما برکت بدهد. برکت جسمی و
روحی، ان شاء الله.

برای رفع مشکل ازدواج چه باید بکنیم؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مثل همین سؤال را یکی نوشته بود که نمی‌خواهم کسی بداند، نمی‌خواهم فلان و چنان ولی تذکر داده بود که این مشکل همگانی است. خیلی پیش هم من به این مطلب جوابی دادم از سال‌ها پیش. هنوز هم همان وضعیت راجع به مسأله‌ی ازدواج هست.

خداوند حیوانات را که آفریده، حیوان‌های پایین‌تر خودبه‌خود تولید نسل می‌کنند و نسل ادامه پیدا می‌کند. مثلاً یک کرم خاکی همیشه هست، دو تا نیستند. کرم خاکی را از وسط که نصف کنید، هر تگه‌اش یک کرم می‌شود. خداوند هم که خلقت کرده، هر موجود ذی‌روحی، حیوانی خلقت کرده، برای این است که این ادامه پیدا کند. منتها بعداً در حیوانات بالاتر، مفصل‌تر به قول خود خداوند همه‌ی اینها را از زوجین آفریده، از دو نفر آفریده. بنابراین وظیفه‌ای برای اینها گذاشته چون خداوند خلق که کرد، قرار بر این داشته است که این خلقت ادامه پیدا کند یعنی بشر را که در

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۲۴ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

کره‌ی زمین آفرید، باید باشد، آهو باید باشد و پلنگ هم باید باشد. همه‌ی اینها هر کدام وظیفه‌ی ادامه‌ی نسل را به خودشان سپرده است. خداوند بشر را هم که آفریده، از مرد و زنی آفریده؛ **إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا**^۱، می‌فرماید که همه‌ی شما را از زن و مردی آفریدیم و اینکه زن و مرد متفاوت هستند، این تفاوت برای ایجاد نسل است. شما را قبیله‌ی قبیله، ملت ملت قرار دادیم، برای اینکه هم را بشناسید. پس غیر از وظایفی که با استدلال باید بفهمیم، یک وظیفه‌ی دیگری هم داریم.

حیوانات برحسب غریزه کار می‌کنند یعنی در واقع وظیفه‌ای که خداوند به آنها محوّل کرده است، این وظیفه را خودبه‌خود بدون اینکه کسی چیزی به آنها بگوید، توجّه دارند، در زندگی‌شان انجام می‌شود ولی در مورد بشر چون خداوند فرموده است این بشر را، من می‌خواهم خلیفه در ارض قرار بدهم، باید خصوصیات خودش را خداوند، به بعضی از آنها بدهد. یکی همین است که بطور غریزی نیست، بشر بطور ارادی باید این کار را بکند یعنی همان بشری که موظّف شده نماز بخواند، روزه بگیرد، چه بکند،

چه بکند که می‌دانید، همان بشر موظف شده که تولید نسل را به عهده بگیرد یعنی یک کاری کند که نسل بشر ادامه پیدا کند. بشر از یک طرف باید این را رعایت کند و از طرف دیگر جنگ به راه می‌اندازد، نسل را از بین می‌برد. هر چه خداوند گفته است که ایجاد بشر بشود، اینها این بشرهای ایجاد شده را با جنگ از بین می‌برند. این را ان‌شاءالله خداوند ببخشد اولاً به ما به اینهایی که آفریده، عقل بدهد که جلوی آن را بگیریم، بعد هم به ما این گناه را ببخشد.

مسأله‌ی دوّم اینکه بشر از یک طرف باید جلوی کشتار بی‌معنی را بگیرد و از یک طرف نسل را اضافه کند به نحو صحیحی که خودش گفته یعنی همانطوری که جنگ نکردن و در مقام صلح و آشتی بودن، وظیفه‌ی انسان‌هاست، ازدواج کردن و نسل آوردن هم وظیفه‌ی آنهاست. منتها چون انسان را گفته خلیفةالله است، خودِ خداوند اراده‌ی مستقلى دارد که به این بشری که آفریده و می‌خواهد یکی از اینها را یا همه‌شان را خلیفه‌ی خودش قرار بدهد، به این بشر باید اراده هم بدهد. در اینجا هم آن وظیفه را که خودش آفریده، در همه‌ی حیوانات آفریده، به حیوانات هم لازم نیست، چه بخواهند و چه نخواهند طبق

معمول انجام می‌دهند، طبیعی است ولی به بشر اراده هم داده. گفته با اراده باید رفتار کنی ولی من گفتم وظیفه‌ی الهی است وقتی این وظیفه انجام نشود، خداوند هم غضب می‌کند از آن طرف این کشتارها را ایجاد می‌کند یعنی فکر اینکه: «لازم نیست این وظیفه را انجام بدهد»، آن فکر را از بین ببرد.

هیچ روز یادمان نرود که ما انسان‌ها از یک طرف یک حیوانی هستیم، نه حیوان به معنی درنده. جاننداری هستیم که خداوند ما را آفریده و بسیاری از قواعدی که برای جاندارها هست، در این بشر وجود دارد. به اضافه‌ی اینکه بسیاری از این وظایف را با اراده باید انجام بدهد یعنی تصمیم بگیرد، انجام بدهد.

اگر برای حیوانات نماز بگذارد، خودبه‌خود اینها همیشه طبق معمول نماز می‌خوانند ولی برای بشر نماز را قرار داده است. اولاً گفته نماز برای بچه‌ی کوچک لازم نیست بعد گفته از این تاریخ خودت باید اراده کنی که نماز بخوانی. ازدواج گرچه مثل غذا خوردن، یک امر طبیعی و واجب است و من این را در وجود همه‌ی جانداران آفریدم که وقتی گرسنه می‌شوند، غذا می‌خواهند. در انسان هم آفریدم

ولی این مسأله‌ی تولید نسل و ازدواج یک مسأله‌ای است که اضافه بر آنکه در همه‌ی جانداران و من جمله در بشر وجود دارد ولی می‌فرماید به اراده‌ی خودت واگذار کردیم.

خداوند می‌گوید تو خودت خلیفه‌ی من هستی همان کاری که من برای حیوانات کردم، تو هم به نیابت برای خودت بکن. این است که در اخبار هم دارد که آدم مجرد به بهشت نمی‌رود یک چنین چیزی نمی‌دانم من عبارت یادم نیست ولی یک مطلبی هست که من یک فکری کردم در واقع بیشتر انحرافات روانی، بیماری‌های روانی در کسانی است که ازدواج نکردند، نه اینکه فقط در آنها باشد، نه! بیشترش در آنهاست که ازدواج نکردند و مجرد هستند. اما در این وظیفه گناه آن بیشتر تقصیر مردهاست و در یک طرف، از یک نظر هم تقصیر خانم‌هاست. برای اینکه وظیفه‌ای که فطرتاً خداوند در همه‌ی جانداران آفریده و به صورت شرعی هم برای انسان آفریده، این است که مرد باید اقدام به تمایل و خواستگاری بکند، زن فقط قبول و رد بکند. بنابراین در این کار گرچه گناه زن‌ها کمتر است ولی مع‌ذکب بسیاری از گناه مردها هم نتیجه‌ی گناه زن‌هاست. این یک مسأله‌ی هم طرفینی است (هم مرد و زن و همه‌ی

طبقات) و یکی هم مسأله‌ی اجتماعی است که به همه‌ی مسائل اجتماعی برمی‌خورد. به مسأله‌ی اقتصاد ارتباط دارد که با اقتصادِ خراب ازدواج کم می‌شود. به جامعه‌شناسی و علم اخلاق و خداشناسی ارتباط دارد، به مسائل سیاسی ارتباط دارد، به همه‌ی جامعه ارتباط دارد و این یک وظیفه‌ای نیست که اگر کسی بداند چنین وظیفه‌ای هست و بتواند جبران کند، انجام بدهد. نه! به اختیار او تنها نیست. مسئول آن جامعه است.

یک اصلی هست که *وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى*^۱، گناه هر فردی، به عهده‌ی خودش است نه به عهده‌ی دیگران ولی در اینجا می‌بینیم گناه یک فردی به عهده‌ی جامعه است و همه‌ی جامعه از آن رنج می‌برند ولی هر کسی تقصیری دارد. در خود جامعه هم یک تگه از تقصیراتش که (یعنی نه تقصیر) جلوی این وظیفه‌ی الهی را می‌گیرد، یکی دانشگاه است اولاً این همه تبلیغ دانش و فلان و اینها! آمارهایی بگیرید از آنهایی که آرامش زندگی دارند و تحصیل کرده‌ها که کمتر دچار آرامش زندگی هستند و حتی روستایی‌ها زندگی آرام‌تری دارند. از یک جهت از اجتماع عقب هستند ولی از

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۴ / سوره اسراء، آیه ۱۵ / سوره فاطر، آیه ۱۸ / سوره زمر، آیه ۷.

این جهت نه، البتّه تحصیل علم، با ازدواج منافاتی ندارد. به هر جهت این فکر را بکنید ولی همه‌ی مشکلش هم با فکر حل نمی‌شود. ان شاء الله که این مشکل را خداوند مرتفع کند.

بعضی می‌گویند ما دلمان با خدا است و عبادت می‌کنیم دیگر نماز چیست که خم و راست شویم و بعضی دیگر می‌گویند فقط نماز و عبادت ظاهری کافی است و عرفان و طریقت لزومی ندارد. کدام صحیح است؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

یک اصطلاحات خاصّی در هر علمی هست که اهل آن علم کاملاً می‌فهمند ولی راجع به دیگران و راجع به زندگی معمولی انسان‌ها، گاهی بدون آن اصطلاحات خاص معنایش استعمال می‌شود و گاهی هم نه. برحسب این اصطلاح، می‌گویند شریعت تقدّم زمانی دارد و طریقت تقدّم معنوی. به این معنی که شریعت تقدّم دارد، جلوتر است از لحاظ زمان ولی طریقت تقدّم معنوی دارد یعنی مقدّم از لفظش است، آن شریعت مقدّم است در زمان، اوّل باید انجام بشود، بعد تقدّم معنوی. این دو تقدّمی که دارد، جدا نیست که بگوییم شریعت از طریقت جداست. می‌شود این را در همه‌ی موارد به کار برد ولی این دو تقدّم هر دو به هم چسبیده است. مثلاً شما به یک رفیقتان، دوستتان که می‌رسید سلام می‌کنید، احوالپرسی می‌کنید، اینها همه تقدّم زمانی دارد یعنی اوّل انجام می‌شود ولی اگر معنا نداشته باشد، در واقع کار

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۲۵ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی و جلسه خواهران ایمانی)

بی‌معنی‌ای است. نمی‌شود بدون این گفت که ما تقدّم زمانی را رعایت می‌کنیم، می‌گوییم که احوالپرسی می‌کنیم، پس دیگر لازم نیست به حالش فکر کنیم. همین قدر: سلام و علیک، احوال شما چگونه؟ تمام می‌شود می‌رود. این را انجام می‌دهیم، درست نیست. بعضی‌ها می‌گویند که اصل، دل آدم است، من این رفیقم است، دیگر سلام و علیک نمی‌خواهد بکنیم. این هم غلط است یعنی هر دو تا به هم چسبیده است.

شریعت هم با طریقت به همین نحو است. یک تقدّم ظاهری، تقدّم شکلی که اینجا تقدّم زمانی هم به آن اضافه می‌شود یعنی اوّل باید آن نمازی که می‌خوانیم، طبق آن دستوری باشد که داده شده. البتّه اوّل تقدّمی که ضرورت دارد، آن دستور الهی است که خداوند در قرآن گفته نماز بخوانید که بر هر دوی اینها مقدّم است. بعد این ترتیب یعنی همان دستور خدا که می‌گوید: نماز بخوانید، یکی اینکه مقدّمات نماز را درست فراهم کنید، یکی اینکه نماز بخوانید. نه اینکه مانند داستان غزالی باشد که قبلاً هم گفته بودم، احمد غزالی که قطبی در سلسله‌ی ما است، برادرش که برادر بزرگترش هم بود، مرد دانشمند و فیلسوفی که رجال حکومت هم خیلی از او حساب می‌بردند، به نام محمد غزالی بود. محمد غزالی هم به این طرف‌های خراسان زیارت مادرش

می‌آمد، مادرش زنده بود. آنوقت از موقعیتش استفاده می‌کردند، او هم می‌آمد مسجد نماز می‌خواند، مردم اقتدا می‌کردند. یک مرتبه محمّد غزّالی به مادرش گله کرد. گفت: این همه مردم می‌آیند، من را برای نماز جماعت می‌آورند، خیلی خوشحال هستند که من قبول کنم و بیایم که نماز جماعت برپا بدارند، همه می‌آیند جز برادرم، نمی‌آید. (همین احمد غزّالی که قطب بود) مادر یک بار به احمد گفت: چرا برادرت می‌آید به نماز، پیش او نمی‌روی؟ گفت: خودم نماز می‌خوانم. مادر گفت: نه، برو پشت سرش به نماز. گفت: چشم. به اعتبار اطاعتِ امر مادر آمد در مسجد، پشت سر برادرش نماز خواند. شروع به نماز کردند یک مقداری حمد و سوره را که خواند احمد غزّالی از وسط، نمازش را شکست رفت یعنی علامت این است که این نماز درست نیست. باز محمّد به مادر شکایت کرد که تو توصیه کردی آمد به نماز ما ولی وسط کار نماز را شکست و رفت، اینکه بدتر شد. مادر از او پرسید که چرا رفتی و نماز را شکستی؟! آنوقت او این جواب را به مادرش داد، گفت: تا وقتی که نماز می‌خواند من پشت سرش بودم، وقتی که رفت گاه و جو به اسب و الاغش بدهد، نماز را شکستم. دیگر نماز نبود. این پاسخ را وقتی محمّد شنید، گفت: راست می‌گویند. من نماز می‌خواندم، در آن لحظه یک مرتبه به خاطر رسیدن که این اسبم را بروم گاه و جو

بدهم، آب بدهم، فکرم رفت در آنها ولی ظاهراً نماز می‌خواندم. حالا این دو نفر شریعت و طریقت را در این داستان به ما نشان دادند. نه شریعت بدون طریقت باید باشد، نه طریقت بدون شریعت یعنی نمی‌شود بگوییم: ما دلمان با خداست، عبادت می‌کنیم، دیگر نماز چیست که مرتّب خم و راست بشویم؟! نه، این غلط است. به عکس آنهايي هم که می‌گویند: ما نماز می‌خوانیم، دیگر کافی است. آن هم درست نیست.

این تقسیم‌بندی و تفکیک تقریباً در بیشتر جنبه‌های زندگی معمولی ما دیده می‌شود. هم حفظ ظاهر واجب است و هم معنویت.

به خصوص این مجالس شب دوشنبه و شب جمعه را که ما تأکید می‌کنیم، تأکید بر روی ظاهرش است، ظاهری که باطن داشته باشد یعنی در مجلس باید حاضر شد، آداب آن مجلس یعنی احترام به مجلس را رعایت کرد ولی در معنا دلمان هم باید آنچه این مجلس می‌گوید یعنی آنچه که دل‌های همه‌ی حاضرین می‌گوید، با آن دل‌ها هم همراه باشیم، متوسّل بشویم. با هم راه می‌رویم، ان شاء الله.

البته بحث عرفانی هم به همه‌ی موارد تسلّط و احاطه دارد باید بحث کنیم. جز یک عده، یک درجات معدودی که به کلی از

این دنیا رسته‌اند، وَاِلَّا معمولاً هر کاری، هر امری را باید عرفانش را درک کنیم. عرفان یعنی شناخت، از همان کار، به شناختِ خداوند پی ببرید. به هر چه نگاه کنید چه به جماد، چه به نبات، چه به حیوان نگاه کنید، مانند خلقت انسان است و از خلقت به خالق پی می‌بریم یعنی توجّه می‌کنیم. بحثِ در همین حالت می‌شود عرفان، بحث‌های عرفانی یعنی باید زندگی را که خداوند به ما سپرده، خداوند گفت که: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ^۱، وقتی که از روح خودم در او دمیدم، آنوقت سجده‌اش کنید یعنی دیگر شده انسان، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ. شناختِ روح همانطوری که روح انسانی یک نفخه‌ای است از نفحات خداوند که می‌فرماید: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي. این طنابی که خداوند فرستاده یعنی سر این طناب وصل است به آن انسانی که هنوز انسان نیست و از آن راه خداوند این را تبدیل به انسانی می‌کند یعنی فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ما باید دستمان به این طناب، به این رشته وصل باشد و از این رشته بشناسیم آن کسی که این رشته را در دست دارد و آن کسی که این رشته را در ما می‌دمد. البته این در درجه‌ی عادی انسانی حس نمی‌شود، یک انسان معمولی (معمولی که می‌گوییم نه مثلاً یک

کارگر، چه بسا کارگرانی که از همه‌ی این مدعیانِ خداشناسی، بالاتر باشند. منظور یک انسانی که در این خطه‌ها نیست، فقط زندگی می‌کند) این انسان قابل تعلیم است چون خداوند می‌گوید من همه‌ی چیزها را یادش می‌دهم، بنابراین قابل تعلیم است. در این انسان باید تعلیم درست داده بشود. آن کسانی که مأمور تعلیم هستند، اینها باید رشته‌ی درست را بدهند که متأسفانه کاملاً اینطور نیست.

منظور این است که در این بحثِ عرفان و بحثِ اینکه شریعت چیست؟ طریقت چیست؟ اینها تمام جزء حالات عرفانی است. درست است شما یا کسی که حتی اُمّی است و به اصطلاح هیچ مطالعاتی ندارد، لغت شریعت و طریقت نشنیده باشد. هر چند امروز دشمنان ما به نفع ما کار می‌کنند، کسانی که اسم شریعت و طریقت را نشنیده‌اند، از زبان ما نمی‌شنوند، از زبان دشمنان ما می‌شنوند. به هر جهت کسی که نشنود ولی عملاً می‌فهمد یعنی اگر به او بگوییم: آقا! این نمازی که تو می‌خوانی، می‌گویی الله اکبر و اینها، دیگر کافی است؟ می‌گوید: بله دیگر، کافی است. بپرسیم: ولو اینکه به یاد خدا نباشی؟! می‌گوید: ناقص است ولی نمازم را باید بالاخره بخوانم یعنی شریعت را معتقد است که باید رعایت بشود، طریقت را قدرش را نمی‌داند ولی می‌داند که آن یک چیز

جداست، برای اینکه جداگانه از او سؤال کردیم. حالا خصوصیت ما باید این باشد که هم شریعت را می‌شناسیم و اجرا می‌کنیم، هم طریقت را و همچنین برای اینکه اگر شریعت را در یک جایی ندانستیم چه کار کنیم، به ما راه گفتند که مراجعه کنید به چنین که اسمش را گفتند. منظور هر دو را باید رعایت کنیم.

در برخورد با زندگی و برخورد با این فشارهایی که بر ما وارد می‌شود، این نکته را باید توجه بکنیم که اگر ما شریعت را رعایت می‌کنیم، نه اینکه شریعت را کافی می‌دانیم، می‌گوییم کم است، بعد که به طریقت می‌پردازیم، به معنا می‌پردازیم، باز اینقدر نباید به معنا پردازیم که صورت ظاهر را فراموش کنیم. نماز که می‌خوانیم، باید اول درست آدابش را رفتار کنیم یعنی وضو بگیریم به همان طریقی که فرمودند و بدون وسواس. بسیاری از این احتیاط‌هایی که می‌گویند، به اسم وسواس می‌گویند. یکی از آقایان فقرا به من می‌گفت که در اداره‌مان رییس اداره به من می‌گوید: کارهایت خوب است فقط نمازت درست نیست. گفتم: چرا؟ گفت: برای اینکه باید از بالاتر روی دست آب بریزی. گفتم: آیه‌ی قرآن که از آنجا نیست، از اینجا است. گفت: محض احتیاط. گفتم احتیاط ندارد، من امر خدا را اطاعت می‌کنم عین امر او، نه کمتر و نه بیشتر. این شریعت و بعد پردازیم به طریقت. اما هرگز در تاریخ،

اصحابِ طریقت قدرت به دست نگرفتند، همیشه اصحاب شریعت هستند و قدرت و اداره‌ی یک مملکت هم اصلاً از قلمروی شریعت است، نه از قلمروی طریقت ولی فراموش نکنید که اداره‌ی یک جمعیت، یک مملکت یک کاری است واجب یعنی قبل از هر شریعتی یا طریقتی، این مسأله هست. ما الان قبل از اینکه هرگونه کاری بکنیم، عضو یک مملکت هستیم و نفس می‌کشیم. در مورد ما چیزی که پیش آمده و می‌آید، این مطلب است که بعضی‌ها دچار اشتباه می‌شوند، از بس اصحاب شریعت فشار می‌آورند و از این ریزه کاری‌های و سواسی می‌کنند، یک عده‌ای اصلاً شریعت را فکر می‌کنند اثر ندارد، طریقت باید باشد. نه، طریقت هم باید مقدمه‌اش را درست کنید یعنی نماز باید با آن وضویی باشد که گفته شده با تمام شرایط ولی آن شرایط را هم که به جای آوردید اگر فقط از روی لفظ باشد، کافی نیست.

گفتم یک بار بیدخت بودم آنوقت‌ها کسی آمده بود گفت: من برای برآوردن حاجتم چهارده هزار بسم‌الله گفتم یا صلوات فرستادم. گفتم بیخود از کیسه‌ات رفته! گفت: چطور؟! گفتم: آن صلواتی که اول فرستادی، حالت چطور بود؟ گفت: حالت کاملاً تواضع در برابر قدرت خدا بود. گفتم: این آخری، چی بود؟ گفت: این را خواب‌آلود بودم. گفتم: همه‌ی اینها یک‌طور است؟

آن صلوات و این صلوات، هر دو یک طور است؟ گفت: نه. گفتم: یک صلوات بفرستی و حالت بهتر از همه‌ی اینها باشد، به همه‌ی این چهارده هزار صلوات می‌ارزد که خودت را خسته کنی ولی این دلیل این نیست که چون فشار می‌آورند، پس آن فشار و آن رعایت شریعت باطل است، نه! آن به جای خود هست ولی باید رعایت شرعی‌اش را کرد. برای خانم‌ها به خصوص خیلی این مسأله پیش آمده، یک مَثَلی است که می‌گویند: دین را به مویی نبسته‌اند، بله، درست است ولی نه اینکه دین را به چیز دیگری بسته‌اند، نه! اگر دین را بخواهند ببندند، باز هم به مو ببندند بهتر است. باید آنچه هست، رعایت کرد ولی این دستور خیلی وسواسی‌ای که درست کردند، این صحیح نیست ولی اگر یک خانمی که تمام آداب را رعایت می‌کند، اگر این حرف را بزند، بسیار صحیح است. می‌فهمد و می‌گوید ولی یک خانمی که رعایت نمی‌کند، این حرف را بزند می‌خواهد بهانه‌ی تنبلی خودش را فراهم کند و شما، ماها نباید از آنها بی‌باشیم که به بهانه‌ی تنبلی یک گوشه‌ی دین را معطل بگذاریم، در راه خدا می‌گوید:

گر چه وصالش نه به کوشش دهند

در طلبش هر چه توانی بکوش

هیچ تنبلی‌ای نباید بکنیم. رعایت اعتدال (عدالت یعنی

میان‌ه‌رو) را باید بکنیم ولی به هیچ طرفی تکیه نکنیم، ترازو را اگر به این طرف فشار بدهیم، نامتعادل است. به آن طرف فشار بدهیم، باز هم نامتعادل است. هر دو را باید آزاد بگذاریم. شریعت را باید رعایت کنیم، آدابی است که دیده می‌شود ولی طریقت و دستور معنوی به چشم دیده نمی‌شود، به دل دیده می‌شود. آن دیگر فقط به عهده‌ی خود ماست، هیچ کسی دیگر بالا سرش نیست. آنهایی هم که بازتر هستند، همیشه همه چیز را نمی‌فهمند یعنی بشر منظور است. جز بعضی موارد خاص به قول آن شعر مثنوی:

تو به تاریکی علی را دیده‌ای

زان سبب گیری بر او بگزیده‌ای

دور و بر علی هم خیلی‌ها بودند، بحث می‌کردند. حتی آن عده‌ی خوارج می‌گفتند: علی کافر شده العیاذ بالله. یک عده‌ای هم در مقابل پیدا شدند که معتقد بودند علی خداست، علی‌اللهی که بعد حتی علی اینها را تهدید کرد که آتشتان می‌زنم، دست از حرفشان برنداشتند. گفتند: همین دلیل این است که خدا هستی که آتش می‌زنی. نه این و نه آن. علی را هیچ کدامشان نشناختند، نه آنها شناختند، نه اینها شناختند. یک سوزن به پایمان می‌رود، اگر نفهمیده باشیم، می‌گوییم: آخ! ولی علی شمشیر به بدنش

خورد، آخ نگفت. گفت: *فُرْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ* به خدا قسم راحت شدم. حالا شما و ما هم در فکر اینکه ما را بشناسند، خوب بدانند، بدانند، نباشیم. خودمان باید خوب باشیم. هر کسی خوبی را شناخت، خوش به حالش. هر کسی شناخت ما کاری نداریم، خودش سوزشش را خواهد دید، ان شاء الله.

آیا حضرتعالی از رفتار فقرا راضی هستید؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک خرده کسلم نمی‌توانم حرف زیاد بزنم، مثل همیشه یعنی در واقع کفاره‌ی زیاد حرف زدن است یعنی اگر حرف فایده داشت که حرف زدیم، که بس است دیگر.
مثلی است:

در خانه اگر کس است

یک حرف بس است

ولی با این وجود الحمدلله من روی هم رفته از رفتار و گفتار فقرا آقایان و خانم‌ها خوشحالم. این یک خرده هم تعریفِ خودم است ولی ناچارم آنقدرش که تعریف شماها می‌شود را به شما بگویم. خوب است به هر جهت ولی چون خوبی حد ندارد، بکوشید تا از این خوب، خوب‌تر هم بشوید، ان شاءالله.

به ما از چند جهت انتقاد می‌کنند. یک گروه می‌گویند: چرا شما ساکت هستید؟ هیچ حرف نمی‌زنید؟ دخالت در کارها نمی‌کنید؟ البته حالا این انتقاد را دیگر ندارند. حالا به زور می‌گویند شما سیاسی هستید یعنی خیلی هم فعال هستید. از آن طرف یک عده‌ای می‌گویند که اصلاً درویشی یعنی چه؟ یعنی بیکار بگردیم؟

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۲۹ ه. ش.

نه! ما از یک طرف گفتیم آدم بیکار (بیکاره و الا حالا بیکاری زیاد است در دنیا) را در درویشی نمی پذیریم و از طرفی به آن گروه اول مراجعه کنید که آنها به شما بگویند: اینها خیلی هم سیاسی هستند ولی ما نه اینیم و نه آن.

فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی ^۱ زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی ^۲ (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی ^۳ از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه‌ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۱۰۰۰	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۴-۱۳۸۲ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)	۷
۱۰۰۰	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۷-۱۳۸۴ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	۸
۱۰۰۰	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	۹
۱۰۰۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹	۱۰
۱۰۰۰	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۱۱
۱۰۰۰	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)	۱۲
۱۰۰۰	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸	۱۳
۱۰۰۰	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)	۱۴
-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۱۰۰۰	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	۱۵

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۲۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۵۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۹ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین الی تیر ۱۳۹۳ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفدهم)	۲۶
۲۰۰	جزوه ۱۹۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۱: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	

۲۰۰	جزوه ۱۹۲: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۳: فهرست موضوعی جزوات (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۴: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۵: درباره‌ی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۹۶ الی ۲۰۵ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی مرداد، شهریور، مهر و آبان ۱۳۹۳	۲۷
۴۰۰	جزوات ۲۰۶ الی ۲۱۳ شامل: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	